

# (تاریخ طب)

از مبدء تا امروز

ترجمه دکتر رفیع امین

تألیف دکتر منیه

طب نزد ایرانیان ( ۸۰۰ - ۲۰۰۰ قبل از میلاد )

بیروان زرتشت « امشاسپند - اردی بهشت » را ملك طب فرض میکردند و بعقیده آنها این ملك است که برضد امراض مبارزه میکند در بدو امر . همچنان نزد هندیها کشیش های افسونگر بودند که طبابت میکردند ، ولی در زمان خود زرتشت طب غیر روحانی شده بود و فقط کسانی حق طبابت داشتند که قبلا از عهده بعضی امتحانات برآمده باشند . این امتحانات در افراد پست بعمل میآمد ( مخصوصاً در دشمنان هورمزدا ) . داوطلب طبابت سه نفر مرخص را معالجه میکرد اگر هر سه نفر شفا یافتند او میتواند ادعای طبابت کرده و دوستان هورمزدا را معالجه نماید .

« هرگاه طیب سه نفر از دشمنان هورمزدا شفا داد ، معلوم میشود او بفن طبابت آشنا شده است ، وظیفه او اینست که من بعد دوستان هورمزدا معالجه کند او را لازم است به تکامل خود کوشیده و خود را قابلتر سازد ، تکلیف او صحت بخشیدن است » ( وندیداد )

طیب بوسیله سخن و نباتات و کاربرد تدای می کند . بعضی اوقات بوسیله سخن معالجه کردن بهتر است و کفایت میکند و قبلا از آنجا باید شروع کرد : زرتشت چهار عنصر قبول میکند : آب ، آتش ، خاک ، باد . بعقیده او کبدمرگز شهوات است . چیزیکه بیشتر توجه زرتشت را مشغول میکند مسئله حفظ الصحه است : او نظافت و طهارت جسم را توصیه مینماید زیرا

« شخص معنوی و اخلاقی کسی است که جسماً سالم باشد » .  
 زن هشت روز ایام طمث و چهل روز تقاس را ناپاک است . زرتشت امر  
 میکند بتجربید مجذومین و بساختن مزارستانها در محلهای مرتفع ، منع میکند از  
 کندن درختها زیرا درختها هوا را تصفیه میکنند . بالاخره دقت مخصوصی بآب  
 دارد که « ملکه آسمانها و دختر هورمزد » است . آب باید دارای نظافت و بیعیبی  
 بوده باشد زیرا که میان عناصر چهارگانه از همه مهمتر است برای انسان .  
 « آب است که قوت میدهد ، بزرگی می بخشد و فراوانی تهیه میکند ،  
 بذر مردان جوان ، تبذیر زنان ، شیر دایه ها چیست غیر از آب لاهوتی ؟ »  
 طب نژد مصریها ( ۷۱۵ - ۲۰۰۰ قبل از میلاد )

مصریها فرض میکردند که ملکه اینیس ، که بعداً آلهه شناخته خواهد شد  
 فن شفا دادن را اختراع کرده است و هرمیس (عطارد) اصول و قوانین آنرا در  
 چندین کتاب از ۴۲ کتب هرمیسی نوشته است . آن کتابها از طرف کشیشها در  
 معابد محفوظ بودند و بحث میکردند . اولی درباره تراب بدن ، دومی درباره  
 امراض ، سومی در اسباب و آلات طبی ، چهارمی در امراض چشم ، پنجمی در  
 امراض نسوان و ششمی « کتاب مقدس عنبر » که دارای نهایت اهمیت بوده و برای  
 تحصیل طب و شناختن علایم و عوارض و عواقب امراض یک کتاب اساسی تلقی  
 می شده است .

مصریها نیز چهار عنصر تقیده داشتند : آب ، آتش ، خاک ، باد و این  
 چهار عنصر را منشاء کاینات و اصل گیاه موجودات حیه و همچنین منشاء بدن  
 انسانی که خدا بصورت خود آفریده و بدان روح دمیده است فرض میکردند  
 عضو اصلی بدن عبارت از قلب است « قلب مالک مطلق انسان است » ( کتاب  
 فتاح الطب ) . با عدد سنین حجم قلب بزرگتر میشود ؛ حد اکثر وزن آن در

حدود پنجاه سال است ؛ بعد حجمش تقلیل می یابد تا برسد بحالت اولیه که در موقع تولد داشته است . انسان نمی تواند بیش از صد سال عمر کند .

در حق شریان ها و وریدها مصریها عقیده داشتند که آنها « ارواح حیات بخش و تقضات را در بدن نقل و انتقال میدهند و این ارواح و تقضات در موقع مرگ فروکش میشوند . خون منجمد می شود . شریانها و وریدها خالی و حیوان تلف می گردد » (ماسپرو) . (۱)

بنا بر این مصری ها نیز مانند هندیها معتقد بودند که روح عبارت از نفخه می باشد . همین عقیده توسط فلاسفه یونانی در « مجموعه بقراطی » تحت عنوان ( پنما Pneuma ) قید خواهد شد .

در مصر مدت طولانی طبابت در دست کشیش ها بود که بیشتر بحفظ الصحه می پرداختند و امساک از نباتات مخصوصاً از بقولات را توصیه مینمودند . همچنین خوردن گوشت گوسفند و خوک را جایز نمیدانستند ؛ صرف شیرراهم مضر مینداشتند زیرا باعث بروز جذام یا جرب میشود . پیاز را نیز یک مبهی فرض میکردند که موجب تشنگی و ریزش اشک است . همینطور درباره نمک بد بین بودند چه انسان را شرمی و اقول میسازد . آنها توصیه میکردند که هوا هر چه بیشتر باید صاف و نظیف باشد و با صمغهای مختلف تدخینات زیادی بعمل می آوردند . متمولین یکنوع عطر استعمال میکردند که از شانزده جسم معطر ترکیب شده بود .

برای احتراز از مرض مصریها هر سه روز یکبار مسهل یا مقیئی مصرف میکردند یا فقط امساک در غذا مینمودند زیرا تصور می کردند که در غذاها یک قسمت فاضلی هست که تولید امراض میکند و هر گاه انسان بتدریج آن فاضل را از خود خارج کند می تواند از مرض احتراز نماید .

(۱) ماسپرو Maspero عالم مصر شناس فرانسوی (۱۹۱۶ - ۱۸۴۶)

اینست مبدء استعمال مسهل‌های صبحی که فقط در این سنوات اخیراً مضرات آن فهمیده شده و بر ضد آن کوشش بعمل می‌آید .  
در امراض حاد مصریها به بحران معتقد بودند و ایام بحرانرا در حدود روز دهم مرض قرار میدادند .

اشکال مختلفه دوائی که مصری‌ها استعمال میکردند عبارت بود از اقسام مرهم‌ها و شربت‌ها و ضمادها و اخقان که گویا اصلاً مصریها اختراع کرده باشند مواد مستعماه عبارت بود از غسل ، کندر ، نمک ، روغن سدر ، پوست چنار ، شوره ، کادسبز ، زاج ، گل ارمنی ، مغز کله حیوان ، جگر ، دل ، خون حیوانات مختلفه و شاخ گوزن .

در موقع تب بطور کلی سعی میکردند که مریض را با پارچه‌های بشمی پوشانند تا بدین وسیله عرق بکند ، هر گاه عرق ظاهر نمیشد حالت مریض را خطرناک قرض می‌کردند .

گل بابونه را داخل روغن کرده برای مالیدن ببدن تجویز میکردند . بنا بر این روغن بابونه که امروز هم در طب مستعمل است یکی از قدیمترین دواها محسوب میشود .

مصری‌ها گاهی هم بقوای ماوراء الطبیعه متوسل می‌شدند و در کار بردن سحر و تعویذ و بازوبند اهمال نمیکردند .

تقل می‌کنند که نچپو (Neehepso) برای رفع دل درد حمایلی از یشم اختراع کرده بود که بسر دل (فم معدة) بسته میشد . برای محو کردن سنگ مثانه نیز خمیری توصیه می‌کرد که از (مسحوق سنک یهودی) ساخته شده و روی زهار گذاشته می‌شد .

کم کم معابد اینزیس خالی ماندند ؛ کشیش‌ها دیگر طبابت نکردند . طبابت

غیر روحانی شد . همانطور که در هند و ایران شده بود .  
 در آن دوره مصر پر از اطباء متخصص بود : متخصصین برای امراض چشم  
 و سر و شکم و دندان و امراض داخلی در آن مملکت فراوان بودند .  
 يك دستور سختی شغل طبابت را تحت انتظام در آورده بود . اطباء مجبور  
 بودند تابع بعضی احکام شوند و در صورت تخلف بیشتر اوقات محکوم باعدام  
 می شدند . در صورت عدم موفقیت : هر گاه ثابت میشد که طبیب مطابق احکام  
 رفتار کرده است هیچگونه مجازاتی باو تعلق نمی گرفت والا او را قاتل حساب  
 کرده گردنش را می زدند .

معروفترین حکمی که اطباء ملزم بودند از آن تبعیت کنند حکمی بود که  
 طبیب را منع می کرد از تجویز مسهل یا مقیئی در امراض حاده قبل از روز سوم .  
 در یونان نیز بعداً این دستور مورد توجه و احترام واقع گردید .  
 عقیده یونانی ها مصری ها مخترع طب بودند . مخصوصاً طبی که برای  
 حفظ صحت و پیش بینی از امراض است . ( برای همین است که بزعم عموم ، مصریها  
 سالمترین ملت بوده و بیشتر عمر میکنند ) « ایزو کرات »

### طب نزد کلدانیها و آشوریها ( ۵۵۶ - ۲۰۰۰ ق . م )

همورابی ، پادشاه بابل و کلدان ، تقریباً در دو هزار سال قبل از میلاد قوانینی  
 وضع کرده درباره صدمات وارده بمردم و راجع بحق الزحمه اطباء و مجازات جراحان  
 ناقابل و دایه های لاابالی . در موقع صدمات عارضه بعضی مجازات بمنثل یا قصاص  
 می کردند : چشم برای چشم ، دندان برای دندان . اغلب اوقات يك جزای  
 نقدی یا فقط مخارج جراحی اخذ می شد . در حق دایه نیکه طفل را بدو واظبت  
 میکرد و بدون استیذان از اولیای آن طفل طفل دیگر را شیر می داد يك  
 مجازات مدهشی معین شده بود : « پستانهای او بریده خواهد شد » همچنین کحالی

که چشم مریض را کور کند « دستهایش بریده خواهد شد » برعکس این « طبیعی که یکعضو شکسته را سالم کند و یک حشو مریض را صحت بخشد در عوض از مریض پنج سیکل نقره ( ۳۲ نخود ) اخذ خواهد کرد »

نزد آشوری‌ها که بعقیده هرودوت کمتر متمدن بودن بودند عادت بر این جاری بود که مرضاء را در کنار جاده می گذاشتند و هر عابری ملزم بود که توقف کرده رأی خودش را درباره مرض آنها اظهار کند و یا نصیحتی بدهد . بالخاصه اگر خود او مرضی شبیه بان مرض داشته بود و یا کسی را میشناخته که به آن مرض مبتلا شده باشد . این طرز تطبب ابتدائی که استرابون بدان اشاره نموده و خود نیز آنرا نزد پرتغالی‌ها مشاهده کرده است کار غیر منطقی بنظر نمیاید و شاید هم در همان طرز استعلاج و تطبب است که باید اصل و مبدء طب را تجسس نمود . در آن زمان آشوری‌ها اطباء خود را از مصر می آوردند زیرا میان خودشان فقط کیش‌های افسونگر بودند که بوسیله جادو و بعضی اشربه کلیه امراض را تدبوی می کردند .

« بدون شبهه تجربیات قرون عدیده خواص بعضی نباتات و اجسام طبی را بآنها آموخته بود سفوف و اشربه افسوندار آنها غالباً دواهای حقیقی بودند و امراض را علاج مینمودند با وصف این سفوف و اشربه بدون افسون تجویز نمی شدند . اگر مریض شفا می یافت افتخار معالجه به آن افسون عاید می شد نه به دواها » . ( ماسپرو )

### طب نزد عبریها ( ۵۰۰ - ۱۷۰۰ ق . م )

بعقیده عبریها حیات عبارت است از نفخه که خون آن را حفظ کرده و ادامه میدهد زیرا در هر موجود جاندار خون است که حیات قسمتهای لحمی است . « بدین لحاظ است که به بنی اسرائیل گفتم : خون هیچ لحمی را نخورید

زیرا که حیات هر لحمی خون آن لحم است . « ( تلمود )  
 عبری ها معتقد بودند که کبد مرکز کلیه احساسات و قاب محل تکوین و  
 تربیت فکر است .  
 دواهایی که آنها بیشتر استعمال میکردند عبارت بود از : بلسمها دروغن  
 های مختلف و نباتات صحنی .

در زمان از کیل جراحان شکسته بندی می کردند . طبابت در دست مجربان  
 آیین و مذهبی بود که در سفر سوم ( توریة گوشت های حلال و حرام را برای  
 عبری ها معین می کند : گوشت گاو ، گوسفند ، بره ، گوزن ، بز کوهی ، آهو حلال  
 و گوشت شتر و خر گوش و خوک حرام و ممنوع بود .

برای ایام طمٹ و نفاس نصایح صحنی بزین داده شده و در آن ایام زن  
 ناپاک محسوب شده است . ولی بیشتر درباره جذام « این آفت مشرق زمین » در  
 توریة تأکیدانی شده است . وقتی که یک وقعہ جذام مشکوک یا محقق پیشتر می آمد  
 بترتیب ذیل رفتار میشد : یک کیش شخص مظنون را خوب معاینه می کرد ،  
 هر گاه روی جلد او ماده یا جوش براقی مشاهده می کرد مدت یک هفته آن شخص را تحت  
 نرصد نگاه میداشت ، بعد مجدداً معاینه می کرد هر گاه ثابت می شد که مبتلا به  
 جذام است ناپاک اعلام شده و مجبور بود لباس مخصوص به تن کند بعلاوه او را  
 تجرید می کردند . « هر کس که بجذام گرفتار است البسه مندرس به تن خواهد کرد  
 زلفان پریشان خواهد داشت ، ریشش را پنهان نموده فریاد خواهد کرد :  
 ( ناپاک ! ناپاک ) تا وقتی که مرض باقی است آن شخص ناپاک محسوب است ، از همه  
 مجزا و بیرون حومه منزل خواهد کرد » پس از شفا یافتن برای احتراز از  
 سرایت مجدد البسه او شسته خواهد شد و اگر شستن کفایت نکند آن البسه را  
 باید بسوزانند . محل سکنای مجذوم تفتیش و ضد عفونی خواهد شد و این عمل

بواسطه خراشیدن دیوارها و دوباره سفید کردن آنها صورت می گرفت . و بعضی قطعه سنگها را برداشته عوض می کردند .

درخصوص ختنه کردن ، عقیده ماسپرو اینستکه نزد عبریها آنرا فقط باید از لحاظ يك سنت مذهبی تلقی کرد نه از لحاظ يك تدبیر صحی همانطوریکه در باره خوردن خون بوده است ( خوردن خون ممنوع بود برای اینکه خون مایه حیات است ) .

مرض سوزاك گویا میان عبریها زیاد شایع بوده است . شخص مبتلا بسوزاك را مانند مجذوم ناپاك می شمردند « رختخوابهایی که او در آنها خوابیده باشد ، محل هایی که او در آنها نشسته باشد ناپاك خواهند بود » (تورات) عمل وضع حمل بتوسط زنها انجام می یافت . در تورات ( کتاب خروج ) اسم دو نفر قابله ذکر شده ( شیفرآ و بوآآ ) که گویا اصلا مصری بوده اند . آنها اولین قابله های معروف بوده اند .

### ﴿ فر دوسی ﴾

زبان ستاره شمر چاك باد ، علوم دهانش پرا از خاك و خاشاك باد  
چه داند کسی غیر پرور دگان ، که فردا چه بازی کند روزگار

یدبر بالتجوم و لیس یدری و رب النجم یفعل ما یشاء

﴿ عا طفت ﴾

از صد اندرز وحید

که جهانست ازو بشادی جفت  
خلق در بستر سلامت خفت  
تا ز گیتی جمال خویش نهفت  
که جهان ترك مهر و عاطفه گفت

عاطفت شاهدیست طاق از غم  
هر کجا عاطفت طبیعی کرد  
شد بساط نشاط بر چیده  
چیره زان گشت بر جهان غم و درد